



مشخصہ ہا و مشترکات زندانیان سیاسی دہائی شصت

وزیر مفتحہ



مشخصه‌ها و مشترکات زندانیان سیاسی دهه‌ی شصت

وزیر فتحی

۱۳۹۴

کتاب حاضر متن پیاده شده از فیلم سخنرانی وزیر فتحی است که به تاریخ ۱۹ اکتبر ۲۰۱۳ برابر با ۲۷ مهرماه ۱۳۹۲ بمناسبت سالگرد کشتار ۶۷ ایراد شده است . علاقمندان می توانند برای مشاهده ی فیلم به لینک زیر مراجعه کنند :

[سخنرانی وزیر فتحی در واشنگتن / ۲۰۱۳](#)

مشخصه ها و مشترکات

زندانیان سیاسی دهه شصت

وزیر فتحی



انتشارات پروسه

www.processgroup.org

۱۳۹۴

متن سخنرانی وزیر فتحی در واشنگتن

(مورخ ۱۹ اکتبر ۲۰۱۳ برابر با ۲۷ مهرماه ۱۳۹۲)

دیباچہ

بیا کہ شرح دہم دردِ جانِ تنیدہی ما
حدیثِ سرخِ ہزاران بہ خونِ تپیدہی ما
ہجومِ لشکرِ پاییز بر نہالِ بہار
و قتلِ عامِ ہمہ فصلِ نارسیدہی ما

مشخصه ها و مشترکات زندانیان سیاسی دهه‌ی شصت

بگویمت که چه در شصت و هفت بر ما رفت
چه بود اصلِ نبرد و مرام و ایده‌ی ما
طناب بود و تبر بود و تیر و ترکه و تخت
جوابِ خیزشِ آن نسلِ آب‌دیده‌ی ما
برابری و حقوق و هوای آزادی
جز این چه خواست مگر خلقِ رنج‌دیده‌ی ما؟!
کُله زه سر به نشان سپاس بردارد
هر آن‌که او شنود واقعِ پدیده‌ی ما
هزار سال اگر بگذرد از آن کشتار
سزاست گر برود رودِ خون ز دیده‌ی ما
کجاست دادرسی تا رسد در این بی‌داد
به دادِ این دلِ رهیابِ زخم‌دیده‌ی ما؟! [رهیاب]

رفقا، دوستان، حضار محترم و مردمی که هم‌اکنون مستقیم و یا بعداً به صورت‌های مختلف در جریان این برنامه قرار می‌گیرید و سخنان ما را می‌شنوید! : بیست و پنج سال از قتل عام شصت و هفت گذشت. بیست و پنج سال پیش در چنین ایامی؛ جمهوری اسلامی طی یک کشتار عظیم در زندان‌های سراسر ایران هزاران تن از اسیران نسل انقلاب، نسل سترگ، نسل رادیکال، نسل عصیان، نسلی را که برآیند همه‌ی نسل‌های پیش و پس از انقلاب مشروطه تا انقلاب ۵۷ بود را به‌دار آویخت و یا تیرباران کرد. جنایات هولناکی که در تاریخ معاصر ایران و شاید از نظر شکل و نوع و گستردگی‌اش، در تاریخ معاصر جهان بی‌نظیر بود و همه‌ی ارکان جمهوری اسلامی و مولفه‌های جمهوری اسلامی (اعم از آن‌هایی که امروز جز مغضوبین و مطرودین حاکمیت کنونی اند و چه کسانی که هم‌چنان بر سریر خون نشسته‌اند و بیداد می‌کنند) در این جنایت شرکت داشتند. هم توافق داشتند و هم در اجرای آن مشارکت داشتند.

ده‌ها سال است که جنایت می‌کنند. ده‌ها سال است که کشتار می‌کنند:

شمه‌ای از داستان رنج و محنت‌های ماست

این جنایت‌ها که اینک این جماعت می‌کنند! [رهیاب]

قتل عام شصت و هفت اما قله‌ی بارز و اوج آن جنایاتی بود که در سرتاسر عمر ننگین این رژیم پلید که از آغاز به قدرت نشستن‌اش و از آغاز بر اریکه‌ی قدرت تکیه زدن‌شان انجام داده‌اند و هم‌چنان انجام می‌دهند. در واقع جمهوری اسلامی بازگشت ارتجاع و ضد انقلاب

به قدرت بود، در حالی که به مراتب درنده‌تر و بی‌رحم‌تر و سفاک‌تر از ارتجاع پیشین عمل می‌کرد. عمل کرد تا کار انقلاب و نسل انقلاب را یک‌سره کند و آن نسل و حتا آرمان‌هایش را منهدم کند.

ادوار سرکوب و کشتار در جمهوری اسلامی

ادوار این سرکوب را اگر بخواهیم تا پایان دهه‌ی شصت بررسی کنیم - که البته در کتاب آرمان خواهان که جدیداً منتشر شده است و به راحتی از اینترنت قابل دسترسی می‌باشد به طور مفصل توضیح داده شده است و اینجا تنها بهد اشاره ای به انها اکتفا میکنیم تا به اصل مطلب بپردازیم - می توان آن‌ها را تا پایان دهه‌ی شصت به پنج دوره تقسیم کرد.

دوره‌ی اول همان از فردای انقلاب که این‌ها به قدرت دست پیدا کردند تا سی خرداد شصت. خواست مردم کردستان را برای اعاده‌ی حقوق همیشه پای مال شده‌شان با توپ و تانک و بمباران‌های هوایی جواب دادند. به زنان و کودکان و پیران ما رحم نکردند. روستای قارنا یکی از مصادیق جنایاتی است که در کردستان مرتکب شده اند. اعراب و خوزستان ما را به شدت و بی‌رحمی هر چه تمام‌تر سرکوب کردند و در آن خطه جوخه‌های اعدام علنی در ملاءعام به راه‌انداختند. ترکمن صحرا- آن خطه‌ی سبز - را به جهنمی برای مردم آن منطقه تبدیل کردند. صیادان بندر انزلی را ابتدا از حقوق‌شان سلب کردند و بعد در برابر اعتراض به حق صیادان برای حقوق پای مال شده‌شان بود که آن ماهی‌گیران را به مسلسل

بستند و در انزلی جویبار خون به راه انداختند. همزمان و در همین دوران به شکار گاهوبی گاه انقلابیون و مبارزان زبدهی ما پرداختند. دهها توماج و مختوم و واحدی و جرجانی را دستگیر و سربہ نیست کردند. بعدها خلخال جانی در مجلس رژیم اعتراف کرد و با افتخار اعلام کرد که بیش از نود نفر را در این شرایط دستگیر و اعدام کرده است. تقی شہرام و محمدرضا سعادت را در همین دوران دستگیر کردند و در فرصت اعدام کردند. همزمان در کوی و برزن و خیابانها و محلات ریختند و جوانان و مبارزان نسل انقلاب را فوج فوج دستگیر و وارد زندانها کردند. بسیاری از آنان که در سال پنجاه و نہ دستگیر شده بودند به پنجاه و نہیها معروف بودند و آنقدر بدون هیچ حکم و محاکمه و دادگاهی در زندان نگه داشته شده بودند که به زندانیهای ملی کش معروف شده بودند. امروز یکی از این رفقا را در این جا دیدم. این رفقا را - که امروز یکی از آنها را در این جا دیدم- تا سال شصت و هفت در زندان نگه داشتند و در این سال اکثر قریب به اتفاق آنها را قتل عام کردند.

دورهی دوم این جنایتها در جامعه و زندانها، درست از فردای سی خرداد سال شصت شروع شد. در واقع پیشاپیش جمهوری اسلامی و تمام ارکان آن با دیدن رشد آگاهیهای اجتماعی و سیاسی جامعه و سازمان دهی وسیعی که داشت صورت می گرفت و جان گرفتن تشکلات و جریانهای سیاسی، برای عقب نماندن از قافله و خالی نکردن میدان برای مخالفین، در یک اقدام پیشگیرانه در کل جامعه شرایطی را خلق کرد که جامعه را به یک نبرد و رویارویی فراخواند و در همان ابتدای انقلاب کار را یک سره کند. سرانجام در همان

مشخصه ها و مشترکات زندانیان سیاسی دهه‌ی شصت

سی خرداد شصت تمام نسل انقلاب در برابر تمامیت رژیم قرار گرفت و با تمام وجود به اعتراض پرداخت و جمهوری اسلامی هم مصمم شد برای انهدام آن نسل. در واقع جمهوری اسلامی آن هیولایی بود که:

افکند سپر هر که بدیدش با تیغ

ما تیغ شدیم و سینه کردیم سپر [جدایی]

دستگیری بسیار گسترده، شکنجه و تیرباران، لاجوردیسم، تواب سازی، قیامت، تابوت و... عناوینی که شنیده‌اید در همین دوران اتفاق افتاد. شعبه‌های بازجویی ملامال از زندانیانی بود که هر روزه ده‌ها و صدها نفر از آن‌ها را دستگیر می‌کردند و به آنجا می‌آوردند و فریاد و نعره‌ی شکنجه شده‌گان بود که به هوا برمی‌خاست. در همین دوران ایستادگی و پایداری، به رغم تلفات زیادی که داده شد، تا سر انجام بهمن شصت و سه و تا اوایل اسفندماه، این نهایت بی‌رحمی و شقاوت هم در برابر پایداری آن نسل به بن‌بست رسید و لاجوردی برکنار شد و در واقع دور سوم زندان شروع شد.

دوره سوم در این دور مدیریت زندان عوض شد و اکیپ منتظری در سال‌های شصت و چهار و شصت و پنج به زندان‌ها آمد. زندانیان سیاسی دهه‌ی شصت، با مقاومت‌شان و ایستادگی‌هایشان در مقابل شکنجه‌ها و بازجویی‌ها و در داخل زندان در برابر تواب سازی‌های این رژیم بود که باعث شدند رژیم شکست بخورد. رژیمی که می‌خواست نه تنها از لحاظ فیزیکی آن نسل را منهدم کند، بل که اساساً وجود آن نسل را هم نمی‌توانست

تحمل بکند و می‌خواست آن‌ها را مسخ کند و آن‌ها را تبدیل به موجوداتی بسازد که به‌عنوان مخالف، وجود خارجی نداشته باشند. تواب‌سازی و تواب‌گری هم در همین دوران بود و شکست خورد و پس از شکست آن و آمدن اکیپ منتظری، زندانیان مجدداً خودشان را بازیافتند و این بار مقاومت‌شان شکل دیگری پیدا کرد. هویت سیاسی خودشان را ابراز کردند و خواهان حقوق سیاسی و حتی قضایی خودشان شدند و اعتصابات زندان‌ها شروع شد و یکی از بزرگترین اعتصاب‌های زندان در دهه‌ی شصت (که همان تحریم غذای یک ماهه در سالن سه بود و یکی از زندانیان مجاهد در جریان و در ارتباط با آن به شهادت رسید) در همین دوران به‌وقوع پیوست.

دوره‌ی چهارم سال‌های شصت و شش و شصت و هفت می‌باشد. جمهوری اسلامی وضعیت زندان را در این دوره به‌هیچ‌عنوان نمی‌توانست تحمل بکند. حضور آن نسل و وجودشان را نمی‌توانست تحمل بکند. سال‌های ۶۶ و ۶۷ در واقع تدارک قتل عام ۶۷ را دیدند. تدارکشان هم به این ترتیب بود که آمدند طی مراحل زندانیان را تفکیک کردند. ابتدا زندانیانی که ابد داشتند و یا زیر حکم بودند را در زندان اوین نگاه‌داشتند و بقیه‌ی زندانیان را به زندان گوهردشت فرستادند. در گوهردشت ابتدا شروع کردند به شکنجه و لت و پار کردن زندانیان با سبعت و وحشی‌گری تمام. از بدو ورود به آنجا تونلی ایجاد کرده بودند و دو طرف تونل پاسداران با شلنگ و چماق و... ایستاده بودند و زندانیان چشم‌بسته و دست‌بسته را تا رسیدن به بندهایشان به نحوه‌هایی وحشتناک کتک می‌زدند و زندانیان را از بندها خارج می‌کردند و به همین منوال روزها و هفته‌های متوالی کتک می‌زدند. در

مشخصه ها و مشترکات زندانیان سیاسی دهه‌ی شصت

این زمان در زندان شروع کردند به تفکیک زندانیان از لحاظ ایدئولوژیک. زندانیان مجاهد و سایر زندانیان مذهبی را جدا کردند و در بندهای جداگانه جای دادند و زندانیان چپ، کمونیست و مارکسیت و... را جدا کردند و در بندهای دیگر قرار دادند. اینها همه تدارک برای قتل عام ۶۷ بود، چیزی که بعدها از روی شواهد و قراین متوجه شدیم که همه‌ی این کارها برای این بوده است. و در نهایت آمدند در زمستان ۶۶، پرسش نامه‌هایی با سوالات مختلف جلوی زندانیان گذاشتند که موضع زندانیان را مشخص می‌کرد و می‌خواستند ببینند این زندانی سر موضعی است یا نه؟! و بعد از انجام این کارها منتظر فرصت نشستند و در تابستان ۶۷، قتل عام ۶۷ صورت گرفت :

آب سیه از زمین برآمد

مرگ از در آهنین درآمد

بارید به باغ ما تگرگی

وز گلبن ما نماند برگی [نظامی]

دسته دسته ، دسته‌های ده بیست نفره ، سی نفره ، از زندانیان را از بندها بیرون کشیدند و پس از بردن جلوی هیات مرگ و پس از پرسش چندین سوال می‌فرستادند در سمت چپ راهرو که به سوله‌های اعدام در زندان گوهردشت منتهی می‌شد و در اوین هم به مقر تیر باران . در آنجا امکان تیر باران وجود داشتند و تیر باران می‌کردند .

دو موضوع مهم در خصوص کشتار شصت و هفت

دو موضوع هست که در این جا با توجه به وقت اندک حتماً باید به این موضوعات اشاره بکنم:

نخستین مسئله این است که زمانی که این قتل عام اتفاق می افتاد مجامع بین المللی، همین جوامعی که اکنون برای ما اشک تمساح می ریزند، برای شهدای ما اشک تمساح می ریزند و حتی در کانادا یادمان برگزار میکنند، دولت ها، رسانه های سرمایه داری جهانی و جوامع بین المللی، آن موقع سکوت کردند و با سکوتشان به آن جنایت رضایت داده بودند. قتل عام بیخ گوش رینالدو گالیندوپل صورت گرفت (نماینده ی ویژه ی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد در آن زمان). گالیندوپل خیلی دیرتر در اواخر مهرماه گزارشی را به مجمع عمومی داد و در آن لیستی هزار نفره را به آن ها اعلام کرد که قتل عام شده اند. نه مجمع عمومی، نه سازمان ملل، نه شورای امنیت، نه کشورهای مختلف، نه گردانندگان و کارگزاران نظم مسلط جهانی آن موقع و همین موقع جهان، نه در آن زمان و نه اکنون کاری نکردند و سکوت کردند و حتا هزاران قرائن و شواهد وجود دارد که نه تنها سکوت کرده و رضایت داده اند بلکه شادمانی نیز می کردند. یکی از آن هزار و یک دلیل آن است که در آن زمان که سرتاسر کشور ما بوی خون و جنازه هنوز از فضایش رخت برنبرسته بود، هیئت های بازرگانی و اقتصادیشان راهی ایران شدند و طول و عرض تهران را گز میکردند و قرارداد منعقد می کردند! امروز ایستاده اند بر سر جنازه های هزاران تن از شهدای ما و برای ما و شهدای ما شکلک درمی آورند! موضوعی را برای شما مطرح می کنم که یک نمونه

مشخصه ها و مشترکات زندانیان سیاسی دهه‌ی شصت

از رفتار این هاست. ترکیه که بودم یکی از زندانیان دهه‌ی شصت برایم تعریف می‌کرد که وقتی از زندان آزاد شدم و پس از ورودم به خارج از کشور، به دیدار موریس کاپیتورن - که آن زمان جانشین رینالدو گالیندوپل شده بود (نماینده‌ی ویژه‌ی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد که اکنون به شورای حقوق بشر تغییر نام داده است) - رفته بود و نقل کرد که به او گفتم: شما که می‌روید به ایران و گزارش تهیه می‌کنید و برمی‌گردید، در مورد نقض حقوق بشر در ایران هیچ اشاره‌ای به قتل عام شصت و هفت نمی‌کنید؟! چرا یک هیئت تحقیق تشکیل نمی‌دهید؟ و او در پاسخ به من گفت: آن موضوع در زمان مسئولیت من اتفاق نیفتاده است! سال‌ها پیش بوده و به من مربوط نیست! و نقل کرد من به او گفتم: پس شما چطور در گزارش‌هایتان مرتباً از فتوای قتل سلمان رشدی یاد می‌کنید و آن را به عنوان نقض حقوق بشر در گزارش‌هایتان به آن اشاره می‌کنید، در حالی که این اتفاق هم در سال‌های پیش افتاده و زمان مسئولیت شما هم نبوده است؟! و گفت موریس کاپیتور سرش را پایین انداخت و دنباله‌ی کار خویش گرفت!

امروز ما به دخالت‌های بشر دوستانه‌ی شما نیاز نداریم، ولی به شما هشدار می‌دهیم ما، مهاجرین ما، تبعیدی‌های ما، پناهندگان ما و مردم ما را قربانی زدوبندهای خودتان نکنید. تصور نکنید که حافظه‌ی تاریخی مردم ایران خوب نیست. مردم ما همان‌گونه که بیست و هشت مرداد ۳۲ را فراموش نکرده‌اند، کنفرانس گوادالوپ و ماموریت ژنرال هویزر برای سر بردن انقلاب و تحویل آن به آخوندیسم تبهکار را از یاد نبرده‌اند!

دومین موضوع کہ باز ہم به همین قتلِ عامِ ۶۷ برمیگردد کہ باید به آن اشاره کنیم این است کہ جمهورِ جمهوریِ جهل و جور و جنایت در این قتلِ عام مشارکت داشتند. همه‌ی جنایت‌کارانِ جمهوریِ اسلامی مشارکت داشتند و همه برانهدامِ آن نسل توافق داشته‌اند و اختلافشان از فردای انقلاب- اگر اختلافاتی شروع شد و اوج آن به انتخابات ۸۸ رسید- از آن زمانی آغاز شد کہ به تقسیمِ غنایم پرداختند:

تا سگان را وجوه پیدا نیست

مشفق و مهربانِ یک‌دگرند

لقمه‌ای در میانشان انداز

تا که پهلویِ همدگر بدرند [سعدی]

دوره‌ی پنجم از سالِ شصت و هشت تا اواخرِ هفتادویک بود. سالِ ۶۷ تعدادی از زندانیانِ سیاسی را بر سر یک موضوعی به نام عفوِ امام آزاد کردند. یک راهپیمایی ترتیب دادند و یک سمینار در تالار وحدت و تعدادی از زندانیان در آن مراسم شرکت کردند. ما هرگز آن زندانیان را، شخصیت و احترامِ آن‌ها را فراموش نمی‌کنیم و برای همیشه محفوظ بوده. ولی پس از آن زندان همیشه وجود داشت و آن‌ها نماینده‌ی مقاومتِ بعد از زندان نبودند. برای این که در همان زمان، زندانیانِ دیگری بودند که زمانی که ناصر یان (همین شیخ محمدِ مقیسه‌ای) که همین روزها در قوه‌ی قضاییه حکم‌های آن چنانی صادر میکند و آن زمان دادیار! بود (کلمات و اصطلاحات در جمهوریِ اسلامی بی‌مفهومند و معنای مخالف

مشخصه ها و مشترکات زندانیان سیاسی دهه‌ی شصت

می دهند، یعنی جلادی بود که زندانیان سر موضعی را شناسایی می کرد و به هیات مرگ می گفت حتماً قتلِ عامش کنید و بکشیدش). این آمد در زندان را باز کرد و گفت این جا - یعنی زندان - بشکه‌ی باروت هست و این طرف اتوبوس آزادی است! بیش از ۷۰ تن از زندانیان کمونیست، سوسیالیست و چپ نرفتند و به قولِ ناصریان ترجیح دادند بروند و بر روی بشکه‌ی باروت بنشینند! عده‌ی زیادی از مجاهدین و زندانیان مذهبی که در زندان بودند ماندند و آن‌ها هم در راهپیمایی شرکت نکردند. مجاهدین البته بعضی هاشون حتی اگر می خواستند شرکت هم بکنند، جمهوری اسلامی حاضر نبود و نمی پذیرفت که آن‌ها را آزاد کند، چون می دانست شرایطشان متفاوت است و پس از آزادی دوباره می روند و به جریان سیاسی مربوطه شان ملحق می شوند. اولاً: صرفِ ماندن در زندان خودش مقاومت و ایستادگی بود. توسط زندانیانی که ماندند در سال‌های ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰ و ۷۱. ثانیاً: بعد از این قتلِ عام و فضای قتلِ عام که زندانیان خوب به یاد دارند که هر روز تاکید می کردند که حکمِ امام پابرجاست و سرفرست بقیه‌ی شما را هم اعدام خواهیم کرد. در چنین شرایطی، مراسمِ مرگِ خمینی بود؛ اکثرِ زندانیان شرکت نکردند. انتخابات ریاست جمهوری بود؛ اکثراً شرکت نکردند. لباسِ زندان را آمدند که تحمیل کنند و مدت‌ها کلنجر رفتند که باز زندانیان قبول نکردند. و سرانجام بر خلافِ آن‌چه که عده ای از وادادگان و وارفتگانی که آمدند بیرون و تکیه دادند به این رسانه‌هایی مثل بی‌بی‌سی، وی‌اوی، دویچه‌وله و رسانه‌های این چنینی جهان سرمایه‌داری و آن‌ها هم صدایِ آنان را پژواک دادند - به خاطر این که می خواستند روحیه‌ی یاس و ناامیدی و تسلیم طلبی را رواج

بدهند- ؛ بر خلاف آن‌ها که نوشتند و طی بیست سال اخیر گفتند و مطرح کردند که زندان تسلیم شد... به هیچ وجه این چنین نبود و نشد و نه تنها تا سال ۶۷ آن نسل انقلاب ایستاد و در برابر جمهوری اسلامی مقاومت کرد که پس از ۶۷ نیز آن چنان ایستاد که شرایط زندانبان و جمهوری اسلامی را برای مصاحبه ، برای انزجارنامه و همکاری نپذیرفت ، و سرانجام این جمهوری اسلامی بود که خاموش و آرام و به تدریج در برابر آن نسل زانو زد و آن‌ها را آزاد کرد و بسیاری از آن‌ها را با یکی دو خط که دیگر آن انزجارنامه سابق نبود [آزاد کرد] و بسیاری حتی این کارها را هم نکردند. نه مصاحبه نه انزجارنامه و بلکه با تعهد کوتاهی آزاد شدند. بدین ترتیب زندان و سرکوب دهه‌ی ۶۰ تا سال ۷۱ بدین ترتیب گذشت.

مشخصه‌ها و مشترکات زندانیان دهه‌ی شصت

موضوع صحبت ما اصلش این بود که مشخصه‌ها و مشترکات آن نسل انقلاب و زندانیان سیاسی دهه‌ی ۶۰ چیست ؟ چه چیزهای هست که موجب می‌شود آن نسل را در یک زیر مجموعه قرار بدهد. بسیاری از مطالب هست که با توجه به فرصت به آن اشاره می‌کنم :

شهامت و فداکاری آن نسل ؛ زندانیان سیاسی دهه‌ی شصت . یعنی ایستادگی تا سرحدی که بازجویان به زانو درآمدند. نمونه‌های خیلی کوتاهی برای این موارد خواهیم زد. فقط به عنوان یک نمونه : در یکی از شعبات اوین و در شعبات بازجویی یکی از زندانیان را که یک دختر بود شکنجه می‌کنند و بعد از شکنجه با طناب یا دستبندی دست‌هایش را

مشخصه ها و مشترکات زندانیان سیاسی دهه‌ی شصت

می‌بندند و می‌گویند کنار تخت بنشین و زندانی دیگری که یک مرد بود را هم شکنجه می‌کنند و آن هم مقاومت می‌کرد. وقتی که دیده بودند پاها و بدنش آس‌ولاش شده‌است [و شکنجه از طریق ضربات کابل دیگر ممکن نیست] گفته بودند آن را قپانی کنند. وقتی قپانی می‌کردند دیر وقت و نیمه شب بوده که گفته بودند می‌رویم بعد از یک ساعت دیگر یا هر وقت خواستی بر میگردیم. هر وقت خواستی حرف بزن. پس از ده دقیقه که رفته بودند، آن دختر سریده و یواش یواش خودش را به زیر پاهای زندانی مرد رسانده بوده و گفته بود که پاهایش را روی کمر او بگذارد (شکنجه‌ی قپانی به صورتی است که دست‌های زندانی را از پشت می‌بستند و آویزان می‌کردند) جوری که نوک پنجه‌هایش بر روی زمین باشد و هر لحظه بدنش کش می‌آورد و یکی از بدترین دردهای شدید و زجر و شکنجه‌ایی تدریجی است که هر لحظه فزاینده می‌شود) که زندانی بتواند تحمل کند و مرد زندانی به او می‌گوید: « نه! چون اگر باز جوها و نگهبانان سر برسند پوستت رو می‌کنند! کبابت می‌کنند!» و زن می‌گوید: « نگران نباش! من از فاصله‌ی زیرِ درب مواظب هستم!» از زیر درب یک سانتی متری هست که اگر کسی در حال نزدیک شدن به درب باشد می‌شود خوابیده متوجه اش شد. پس از یک ساعتی که دختر زندانی متوجه می‌شود که کسی دارد می‌آید برمی‌گردد و زندانی مرد در حالی که واقعاً از این حرکت ناگهانی دردش هم گرفته، نعره ای و آهی میکشد و باز جو هم که فکر می‌کرده زندانی قپانی‌اش را هم کشیده دیگر و وقتی چیزی نمی‌گوید یعنی [معنی اش اینست که] چیزی ندارد. بدین ترتیب مقاومت می‌کردند.

صداقت و صمیمیت داشت آن نسل . امید وارم که وقت داشته باشم ! فقط یک نمونه در این مورد را میگویم : هیبت الله معینی را اسمش را شنیده اید . در سالن سه ، هفته ای یک جلسه از او وقت گرفته بودم . من با او حرف می زدم . خیلی ها با او صحبت می کردند . هر روز . تجربیاتش را منتقل می کرد و او همی قدم می زد و همی صحبت می کرد . از زندانیان با تجربه و از لحاظ نظری بسیار نیرومند بود . یک روز که بحث جریانات قبل از انقلاب بود ما بین صحبت هایش از او پرسیدم و گفتم که می توانی در یک جمله به من بگویی اشکال مشی چریکی چه بود؟! گفت : « یک جمله» که من نمی توانم بگویم ، باید توضیح بدهم . گفتم : نه ! یک جمله به من بگو ، می خواهم داشته باشم . فکر کرد ... و گفت : «اساسی ترین مشکل ما این بود که از دانشگاه در آمدیم ، مستقیم رفتیم خانه ی تیمی . جامعه را ندیدیم!» آن نسل صداقت داشت . در نقد خود هم صداقت داشت و به هیچ عنوان از آن نمی گذشت . امروز می بینیم در رسانه های آن چنانی بعضی به عنوان تحلیل گر و کارشناس ، حضور پیدا می کنند و هر روز یک کراوات جدید می زنند در حالی که آن نسل هر روز یک ایده ی جدید می آورد . مرتباً آن نسل مغزش فعال بود . چیزی که اکنون به آن نیاز داریم .

صلابت و ایمان داشت . نمونه ای مثال می زنیم : محمد صبوری با ما در سالن سه [هم بند] بود . زندانیان فرصتی پیدا کرده بودند و کاردستی درست می کردند . محمد صبوری هم روی یک سکه یا روی استخوان یک طرحی زده بود که یک مشتکی از میان مردم به بیرون می آمد و ایران و جهان را در دستش می گرفت . به او گفتم محمد معنی این طرح چیست؟ (محمدی که زیر حکم بود و همه ما می دانستیم حکمش اعدام است و اصلاً به قتل عام ۶۷

مشخصه ها و مشترکات زندانیان سیاسی دهه‌ی شصت

نرسید و او را قبل از آن اعدام کردند خودش هم مسلماً می دانست) گفت: «معنی این طرح این است که ما، یعنی کارگران، جهان را فتح می کنیم، این مناسبات را درهم می ریزیم و فتح می کنیم!» آن نسل صلابت و ایمن داشت، حتی در لحظه هایی که خودش هم می رفت پای چوبه‌ی دار یا تیر باران می شد و اعدام می شد.

آن نسل مشیت‌گرا و جبرگرا نبود. نه تنها به تفسیر جهان می اندیشید بلکه به تغییر آن برخاست و با تمام وجود همت گماشت. حسین صدراپی در آن جا یک شعری برای ما خواند:

برهنه پای بر تیغ

برهنه تن در آتش

قد افراخته از آزمون سرخ می گذرم

و سرنوشت نه در پیشاپیش

که هم چو سگی رانده به دنبال می دود...

می توانیم درباره‌ی اراده‌گرایی آن نسل صحبت کنیم، ولی مسلماً آن نسل مشیت‌گرا نبود، تسلیم‌پذیر نبود، به تغییر وضعیت خودش و جهان پیرامون خودش می اندیشید و برخاسته بود. همه‌ی این‌ها را گفتیم و می توانیم فهرست وار بگوییم اما فرصت نیست. در واقع مقدمه‌ای بود بر این که آن ضرورتی که خودم را هم به این جا کشید تا صحبت بکنم

این ست که (وگر نه اگر صحبتی نیست چه ضرورتی دارد وقت خودمان و دیگران و مردم را بگیریم) : آن نسل آرمان خواه بود و این ویژگی مشترک همه ی آن نسل و زندانیان سیاسی دهه ی ۶۰ بود.

مخروط جامعه شناسی و جایگاه آرمان خواهان

یک اشاره ی اجمالی بکنم که اگر جامعه را بلحاظ جامعه شناختی تقسیم کنیم به مردمی که فعال نیستند؛ مشارکت مستقیم عینی روزمره در تعیین سرنوشت ندارند؛ و آنهایی که فعال اند. یعنی مخروط جامعه شناسی را در نظر بگیریم و در راس آن نیروهایی را که جلوی حرکت جامعه حرکت می کنند؛ آن نیروهای فعال را باز نیز می توانیم به سه دسته تقسیم کنیم. نیروهای اکثریت مردم در شرایط عادی جزو این دسته ی فعال نیستند و جزو آن دسته ای هستند که متأسفانه مستقیماً در سرنوشت روزمره ی خودشان مداخله ی روزمره ندارند ولی خوشبختانه در شرایط انقلابات اجتماعی می آیند وسط میدان و اتفاقاً جهش های بزرگ تاریخی در همین شرایط و دوران صورت می گیرد. آن دسته ای که اما همیشه فعال هستند سه دسته اند: دسته ی اول محافظه کاران هستند. همانهایی هستند که وضع موجود را می خواهند حفظ کنند، منفعت می برند و منافعی هم ایجاب می کند. بلحاظ فلسفی هم اگر مذهبی هستند «نظام احسن» می بینند هستی را، و اگر غیر مذهبی هستند در بوق و کرناهایشان می دمند که تاریخ به پایان رسیده و این پایان تاریخ است و

مشخصه ها و مشترکات زندانیان سیاسی دهه‌ی شصت

این بهترین مناسباتِ موجود است و اگر خیلی با انصاف باشند مثل پوپر میگویند [که این مناسبات] «کم‌ترین شرّ ممکن» است. به هر حال می‌خواهند وضعیت موجود را حفظ کنند و قدرت‌ها و حکومت‌ها از همین دسته هستند و آکادمیسین‌های که وضع موجود را توجیه می‌کنند از همین دسته هستند. دسته‌ی دوم رفورمیست‌ها و اصلاح‌طلبان هستند. آن‌ها کسانی هستند که نمی‌خواهند این سیستم و وضعیت موجود را از ریشه به صورت رادیکال برکنند و تغییر دهند. بر خلاف نسلِ ما که می‌گفت:

تا نظم تازه‌ای بسراییم در جهان

تا نظم کهنه را همه زیر و زبر کنیم [رهیاب]

این‌ها خواهانِ زیر و زبر کردنِ وضع موجود نیستند. مثل سوسیال دمکرات‌ها و این‌ها. اتفاقاً پریروز در اخبار شنیدم که کارکنانِ بخشِ حمل و نقلِ عمومیِ ایتالیا اعتصاب کرده بودند. آن‌ها در برابرِ ریاضتِ اقتصادی و تحمیلِ مصیبتِ سرمایه‌داری بر فرودستان و کارگران و تهی‌دستانِ جامعه‌شان اعتراض کرده بودند. یکی از آن‌ها جمله‌ی خیلی با معنایی گفت: «به احزابِ سیاسی (که منظورشان در ایتالیا بود که البته می‌توان تعمیم داد و فهمید که اپیدیمی است) دیگر نمی‌شود اعتماد کرد. سوسیال دمکرات‌ها، سوسیال مسیحی‌ها، دمکرات مسیحی‌ها همه‌ی این‌ها برنامه‌های‌شان هیچ تفاوت اساسی با هم ندارد و وضعیت ما را تغییر نمی‌دهد. فکری اساسی‌تر باید کرد.» اصلاح طلبان و رفورمیست‌ها از این صیغه هستند. در حقیقت [همواره] اصلاحات حقیقتاً زمانی

صورت گرفته که انقلاب خطر خودش را بر حامیان وضع موجود نزدیک نشان داده . آن موقع بوده که مناسبات موجود و وضع موجود و سرمایه داری (در این دوره) و طبقه‌ی حاکم و هیئت حاکمه تسلیم شده‌اند به اصلاحات. یعنی شما حتی برای اصلاحات هم نیاز داری که به انقلاب پردازی. دسته‌ی سوم ما کسانی هستند که آرمان خواه هستند. خواهان جامعه‌ی آرمانی هستند. زندانیان دهه‌ی ۶۰ و آن نسل انقلاب، آرمان خواه بودند. آنان آزادی را بی قید و شرط می‌خواستند. آن‌ها برابری حقوقی، طبقاتی، سیاسی، جنسی، مذهبی، قومی را کامل می‌خواستند. خواهان دگرگونی وضعیت از ریشه و بن بودند. سوسیالیست بودند، کمونیست بودند. این چیزی است که نمی‌خواهند الان مطرح شود، آن‌هایی که برای کشته‌شدگان ما در قتل‌عام ۶۷ و دهه‌ی ۶۰ دل می‌سوزانند و اشک تمساح می‌ریزند! تو گویی که هزاران گوسفند را سربریدند یا آدم‌های عادی را کشتار کردند و آن‌ها ناراحت هستند!! اسمی از این نمی‌برند که آن‌ها چه می‌خواستند، خواسته‌هایشان چه چیزی است، که اگر همین امروز هم تکرار شود و خطرش را اگر احساس کنند باز هم قتل‌عام می‌کنند و باز هم این‌ها سکوت خواهند کرد. موضوع آرمان خواهی البته فقط مختص کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها نبود. مجاهدین و سایر جریانات مذهبی نیز که آن‌جا جزو مخالفین جمهوری اسلامی بودند، آن‌ها هم آرمان خواه بودند.

جامعه‌ی بی طبقه‌ی توحیدی از کدامین سو می‌گذرد!؟

مجاهدینی که ما می‌شناختیم و با هم زندان بودیم و حبس کشیدیم. یکی از اون رفقای مجاهد ما الان این‌جا هست. با هم زندان بودیم و حبس کشیدیم. می‌تواند شهادت بدهد.

مشخصه ها و مشترکات زندانیان سیاسی دهه‌ی شصت

آن‌ها به جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی معتقد بودند. با ایمان به جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی بر طنابِ دار بوسه‌زدند و جلوی جوخه‌های تیرباران ایستادند. اگر چه هرگز ما ندیدیم که مجاهدین توضیح بدهند و شفاف بیان کنند. جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی از کدامین سو می‌گذرد؟ سوسیالیسم یا سرمایه‌داری؟ و این هم از مصادیقِ روشنی‌ست که نشان می‌دهد هرگاه ، هر جا ؛ کسی یا کسانی، جمعی یا جریانی، در اعلامِ مواضع و ایستارهای تاریخی - طبقاتیِ خودشان تعلق بورزند و یا در پرده‌ی ابهام و ابهام‌بگذارند، شرایط که مهیاگشت آن موقع بر پاشنه‌ی پایهای خودشان می‌چرخند و این بار بی‌تعلق و بی‌پروا به دامنِ راست می‌غلطند و در آغوشِ سرمایه‌داری جای می‌گیرند. اما آن چیزی که ما داریم صحبت می‌کنیم درباره‌ی دهه‌ی ۶۰ است. آن نسلِ انقلاب است که آن‌ها آرمان‌خواه بودند. آرمان‌خواهی امروز نیازِ مبرمِ ما است، نیازِ درواقع جنبشِ ما است.

طرح‌ها و برنامه‌های جنایتکاران در مواجهه با پرونده‌ی قتل عام ۶۷

جنایتِ شصت‌وهفت، ۲۵ سال پیش صورت گرفت و حالا ۲۵ سال از آن جنایتِ عظیم می‌گذرد. در این ۲۵ سال جانیانی که مرتکبِ این جنایات شدند سه طرح را در برابر این پرونده‌ی عظیم در پیش گرفتند. طرح اول‌شان این بود که اصلاً موضوع را مسکوت بگذارند ، صدای‌اش را در نیاورند و اصلاً صحبتی نکنند. یک توافقِ (ناگفته و نانوشته) یا (نوشته و گفته شده که ما از آن بی‌خبریم) در بین همه‌ی جریان‌های جمهوری اسلامی

بود و ہم چنان هست که اصلاً در این زمینه صحبتی نشود و حتی اخیراً هم که اساراتی می کنند یک کلمه بیش تر از آن چیزی که ما می دانیم اضافه نکرده اند و نمی کنند و سعی کرده اند با سکوت برگزار کنند. دوم: اگر نتوانستند با سکوت برگزار کنند (همان طور که آن نسل را قتل عام کردند و زیر خروارها خاک دفن کردند، این پرونده را هم در پستوی تاریخ دفن کنند) اگر دیدند نمی توانند، طرح دوم این بود که موضوع را کوچک کرده و کوچک جلوه بدهند. با بحث های آماری و از این آمارهایی که مطرح می کنند. « نه! این تعداد نبودند! این تعداد بودند!» و از دست بحث های آماری! راه بیاندازند اکنون که دیگر تحت فشار قرار گرفته اند. طرح سوم این بود که اگر طرح دوم هم جواب نداد، رنگ « کی بود؟ کی بود؟ من نبودم!» را بگیرند. همین کاری که الان مقامات جمهوری اسلامی دارند می کنند. قاضی القضاة آن زمان آیت الله موسوی اردبیلی که در نماز جمعه می گفت (صدایش هست و فیلم اش هست): « ده تا ده تا بیست تا بیست تا پرونده می برند و می آورند قضاة ما. ولی ای کاش همه شان کشته شوند و مسئله یک مرتبه تمام شود!» حالا او امروز از زبان ایادی خودش مطرح می کند من اصلاً مخالف آن کشتار بودم! نخست وزیر آن زمان که آن موقع با تلویزیون اتریش مصاحبه می کرد و می گفت: « ما رحم نمی کنیم!» امروز می گوید من اطلاع نداشتم! بعد هم که می گوید اطلاع پیدا کردم...» متناقض می گوید. یک جا می گوید: « ما را به حساب نمی آوردند» و یک جا می گوید « سعی کردم جلویش را بگیرم!» همان کسی که می گفت: ما رحم نمی کنیم!! رئیس جمهور وقت آن زمان که الان مقام عظمای ولایت هستند اخیراً که دیدند طشت این رسوایی با

مشخصه ها و مشترکات زندانیان سیاسی دهه‌ی شصت

صدای بلند از بام ایران و جهان بر روی زمین افتاده و همه فهمیده‌اند جریان قتل عام ۶۷ را ؛ - با فعالیت‌های زندانیان سیاسی دهه‌ی ۶۰، توسط مادرانی که صدایشان فقط در حلقومشان می پیچید، مادرانی که گوشه‌ی خانه گریه می کردند. زمانی آمدم دیدم مادرم گوشه‌ی خانه نشسته و انواع و اقسام بیماری‌ها را گرفته. پاهایش را دراز کرده بود و نوار بیداد شجریان را گوش میداد و شجریان می خواند: چه شد، چه شد... این هم گریه می کرد و می گفت چه شد؟ چه شد؟... (....). امروز که می بینند دیگر صدای مادران اوج گرفت. زندانیان سیاسی حرف زدند. به انواع و اقسام و طرق مختلف به وسیله‌ی شما که سالیان دراز خارج از کشور هستید و برنامه اجرا کردید و مراسم یادبود و یادمان گرفتید. همه‌ی این‌ها موثر بوده. بالاخره دیگر نمی توانستند. تا کی می خواهند جلوی حقیقت را بگیرند؟ تا کی می خواهند با دو انگشت جلوی خورشید و تابش خورشید را بگیرند؟ فقط خودشان نمی دیدند! اما خورشید بود! خورشید خونِ سرخِ آن نسل در نهایت می تابید. هم چنان که بالاخره تابید. حالا که تابیده ؛ رنگ ؛ کی بود؟ کی بود؟ من نبودم! گرفته اند! این طرح سوم‌شان بود. اما همه‌ی این تشبثات غریقانه بی فایده ست. بی هوده ست.

تردیدی نداشته باشید که آن روز فرامی رسد! حساب پس می دهید!

مردم ما بر خلاف آنان که در معامله‌ی خون و خیانت؛ قطورترین، سنگین‌ترین، سهمگین‌ترین و گریزناپذیرترین پرونده‌ی سیاسی-جنایی تاریخ معاصر ایران (و حتی در نوع و شکل و گستردگی‌اش، تاریخ معاصر جهان) را در آن تریبونال کذایی به عربستان و قطر و ترکیه و سازمان کثیف همکاری اسلامی واگذار کردند- و اگر نبود مقاومت‌دها و

صدها زندانی سیاسی و عدم شرکت آن‌ها در این بساط، و اگر نبود مقاومت و عدم همکاری هزاران هزار خانواده‌ی شهیدان و جان‌فشانان ما در داخل کشور و خارج از کشور که به این مضحکہ نپیوستند، شاید این معاملہ‌ی کثیف و این بیع صورت می‌گرفت- بلہ! بر خلاف آن تریبونال کذایی! در ایران فردا، در فردای انقلاب اجتماعی محتوم ایران، در دادگاهی علنی و عادلانہ (و نہ همچون بی‌عدالتی‌هایی مانند ۶۷) ہمہ‌ی شما (رو بہ سوی جمہوری اسلامی! بہ ہمہ شما می‌گویم!) ہمہ‌ی شما جنایت‌کاران را، شما علمای اعلام منجمدالمغز! آیات عظام میلیاردر! مراجع تقلید تریاکی! شما پاسداران سود و سرکوب و سرمایہ! ہمہ شما را ہمراہ با فلسفہ و مکتب ناپاک و مرام و منش سیاسی نکبت‌بارتان پای میز عدالت خواهند کشاند و خودشان ہم قضاوت خواهند کرد و بہ پروندہ‌ی کثیفتان رسیدگی خواهند کرد. تردیدی نداشته باشید آن روز فرا می‌رسد. حساب پس خواهید داد. دہ برابر حساب پس خواهید داد. حساب خواهد بود. بیہودہ است این روضہ‌هایی کہ برای ما می‌خوانید کہ (بخشید و فراموش کنید!) یا (بخشید و فراموش نکنید!). ہر روضہ‌خوانی و ہر دفاعیہ ای دارید آن روز در پیش‌گاہ مادران و خواہران و پدران و برادران و ہمسران و فرزندان آن شهیدان و جان‌فشانان دہہ‌ی ۶۰، سرتاسر دہہ‌ی ۶۰ و قتل عام ۶۷، آن جا بخوانید، زانو بزنید و التماس کنید و آن جا دفاع خودتان را انجام بدهید. بہ حساب‌تان رسیدگی خواهد شد. بہ این ترتیب! [توسط خود مردم!

ما نہ تنها شما، بلکہ فلسفہ و مکتب و مرامتان را بہ محاکمہ خواهیم کشید، تا ببینیم و مردم ما و مردم جہان ببینند این چہ مذهب بی‌داد و این چہ بی‌داد مذبھی ست؟! این چہ

مشخصه ها و مشترکات زندانیان سیاسی دهه‌ی شصت

فلسفه و چه مکتب و چه مرام و چه منش سیاسی فوق‌ماکیاولیستی است که تمامت بشریت را، منتهای انسانیت را، کل‌شان و منزلت‌انسانی را پیش‌پای‌قدرت، پیش‌پای‌مصلحت‌نظام و حفظ‌مصلحت‌نظام، مصلحت‌حفظ‌نظام، نظام‌پلید‌نگاهبان سرمایه‌داری و نظام‌ستم‌بار سرمایه‌داری و پیش‌پای‌خدای‌گان سود و انباشت و سرمایه‌قربانی می‌کند؟! این چه مکتبی ست؟! این فلسفه را به محاکمه بکشیم .

حق با ما بود! ما حق داشتیم!

و اما امروز پس از گذشت ربع قرن از آن نبرد نابرابر، پس از به اسارت رفتن و قتل‌عام شدن آن نسل آرمان‌خواه، کار ادامه‌ی نبرد ناتمام، آن رویارویی ناتمام، هم‌چنان و هنوز پیش‌روی ما و در دستور کار ما است .

شیخ محمد یزدی همان آیت‌الله یزدی، همان که قاضی القضاات و رئیس دیوان عالی کشور اسبق بود، در یکی از خاطراتی که نوشته و مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر کرده است، یک جمله دارد که ماهیت تمام دیدگاه آنان را و وضعیت آنان را آن جمله مشخص می‌کند. می‌گوید: « منافقین (شما بخوانید همه‌ی مخالفین جمهوری اسلامی، چون این‌ها اصطلاحاتشان این‌گونه است) ؛ (زمانی ست که که خمینی - امامشان - آمده بود به مدرسه‌ی علوی) ؛ و نقل می‌کند که ما رفتیم پیش امام و گفتیم این‌ها رو بیاندازید بیرون، این‌ها را نگذارید نزدیک بشوند و این‌ها را سرکوب کنید و [به این ترتیب] این‌ها [یعنی مجاهدین] تازه فهمیده بودند چه کلاه‌گشادی بر سرشان رفته‌است »! تفکر و دیدگاه این‌ها

این بود که معتقد بودند کلاه گشادی بر سر نسل انقلاب گذاشته‌اند، انقلاب را راهزنانه و دزدانه مصادره کرده‌اند و بر اریکه‌ی قدرت تکیه زده‌اند... [و حال اینچنین عربده کشی و پایکوبی می‌کنند!]

ما ، بله ، اشتباهات داشتیم . نسل ما کم تجربه بود ، تجربیات چندانی نداشتیم ، ما نسلی بودیم که سیاست را به‌ویژه سیاست از نوعی که شما می‌فهمید و امامتان یک‌بار گفت : که «این‌ها اصلاً سیاست بلد نیستند» ! . ما سیاست بلد نبودیم . به‌ویژه از آن سیاستی که حقه‌بازی است . ما مبارز بودیم ، انقلابی بودیم ، نسل ما این‌طور بود ، نسل پیش از ما این‌طور به ما آموخته بودند : فداکاری ، مبارزه ، انقلاب ! ما ضعف‌های تئوریک داشتیم . ما به این همه ظرفیت مردم‌فریبی شما آگاه نبودیم . ظرفیت پایان‌ناپذیر مردم‌فریبی و تزویر ؛ که هر لحظه و هر زمان و هر دم سر حقه‌ای تازه باز می‌کنید و به مردم فریبی می‌پردازید ! پرداخته‌اید و هم‌چنان و هنوز فریب‌کاری می‌کنید و به مردم فریبی می‌پردازید . این قدر آگاه نبودیم به وضعیت شما . ما پراکنده بودیم ، نتوانستیم متحد شویم . ما آماده نبودیم ، زود به ما تحمیل کردید آن نبرد نابرابر را . ولی در برابرتان ایستادیم و سرکوب کردید . ما اشتباهات داشتیم و اذعان می‌کنیم . اما جنایت‌کاران و آدم‌کشان ! حق با ما بود ! ما حق داشتیم ! فقر و فساد و فحشای گسترش یافته که تا تمام اعماق جامعه‌ی کنونی ایران مبین آن است که ما حق داشتیم ! حق با ما بود ! دره‌های هر دم عمیق‌تر شونده و گسترش‌یابنده‌ی تضاد طبقاتی و انباشت ثروت در سویی و فقر و گرسنه‌گی در سوی دیگر نشان‌دهنده‌ی آن است که وقتی برابری می‌خواستیم ، وقتی شما را نمی‌خواستیم و جلوی شما ایستادیم ،

مشخصه ها و مشترکات زندانیان سیاسی دهه‌ی شصت

وقتی شما را چه در نبرد چه در زندان‌ها به رسمیت نشناختیم، حق با ما بود! ما حق داشتیم! وقتی می‌بینیم و می‌خوانیم و می‌شنویم که کار تهی‌دستان و فرودستانِ جامعه از کلیه فروشی گذشته و به قرنیه‌ی چشم‌فروشی رسیده ، مطمئن می‌شویم که ما حق داشتیم. حق با ما بود . ورطه‌ی مهلکی که کشور را به آن سمت دارید می‌برید مبین آن است که ما حق داشتیم .

نسلِ آرمان‌خواهانِ ما به حق بود. آرمان‌خواهی‌اش هم‌چنان و هنوز نیازِ مبرمِ امروزِ ماست. نبردی تمام‌عیار هم‌چنان درپیش است. نه بهره‌کشیِ انسانی از انسان در ایران و در سراسرِ جهان از جامعه‌ی بشری رخت بر بسته و نه مناسباتِ ستم‌بارِ سرمایه‌داری و برده‌گی و کارمزدی به مناسباتِ برابانه و برادرانه مبدل شده‌است . نه فقر و گرسنه‌گی محو شده و نه میلی‌متری از فاصله‌ی طبقاتیِ فاحش و هر دم فزاینده کاهش یافته است . نه جنگ‌های امپریالیستی، جنگ‌های کثیف و خانمان‌برانداز ، تبدیل به صلح مستقر شده‌است. انسان هنوز هم آزاد نیست. آدمی را از خودش بیگانه کرده‌اند و مسخ کرده‌اند. تبدیل به خوک ، گراز ، موش ، گوسفند ، و تبدیل به حیواناتِ بارکش کرده‌اند. از خودبیگانه‌گیِ انسان مثلِ گیوتینِ مناسباتِ سرمایه‌داری گردنِ انسانیتِ انسان را هم‌چنان دارد قطع می‌کند.

راز دارِ جزء و کل از خویش نامحرم شده‌ست

آدم از سرمایه‌داری قاتلِ آدم شده‌ست [اقبال]

نبرد ی تمام عیار همچنان در پیش است !

نه بی دادِ مذهبی از میان رفته نه مذهبِ بی داد منسوخ شده است . این ها همه و همه گویای آنند که مبارزه ی تاریخی ما ، مبارزه ی طبقاتی ما ، نه تنها به پایان نرسیده ، بلکه همچنان ادامه دارد و سرانجام به رویارویی تمام عیار منجر خواهد شد که این بار برخلاف همه ی تاریخ از انقلابِ مشروطه تا انقلابِ ۵۷ حرفِ اول و آخر آن را فرودستان و تهی دستان و کارگران و طبقه ی کارگر خواهد زد که سین سرآغازش سرنگونی جمهوری اسلامی ست .

گمان مبر که به پایان رسیده کار مغان

هزار باده ی ناخورده در رگِ تاک است [اقبال]

درود بر شهدای دهه شصت !

(متن پیاده شده از فیلم توسط گروه پروسه)



مشخصه‌ها
مشخصه‌ها
مشخصه‌ها
مشترکات
مشترکات
زندانیان
مشترکات
زندانیان
دهه‌شصت
دهه‌شصت
دهه‌شصت



روز روز فتنه
روز روز فتنه



انتشارات پروسه